



## پادکست «ایران: از شنبه صبح» اپیسود ۲: تأملی بر عقب‌ماندگی ما

نویسنده: مهدی فراتی و مهدی تقدمی

مدت‌زمان پادکست: ۲۵ دقیقه

تاریخ انتشار: ۱۴۰۱/۱۲/۰۶

«چنین می‌نماید که همه مقتضیات انحطاط ایران آماده و همه موانع آن مفقود بود. کاخ خردورزی و اندیشیدن دیرگاهی بود که به خواجه‌سرایان و خواجگان واگذار شده بود و جنگ‌های بی‌حاصل و موهوم نادر و اخاذی‌های او، مردم را از پای درآورده و همه نیروهای زنده و زاینده کشور را بر باد فنا داده بود. جای شگفتی است که دستاوردهای سلطنت نادر و فرمانروایی شاه سلطان حسین با همه تمایزشان تا این اندازه همسان می‌نماید.» (دیباچه: ۴۰۲)

\*\*\*

چیزی که شنیدید بخشی از کتاب *دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران* بود، نوشته دکتر سید جواد طباطبایی. آقای طباطبایی در این کتاب با رجوع به تاریخ چندصدساله ایران می‌خواد بگه از اواخر حکومت صفویه به بعد، اندیشه سیاسی در ایران دچار بحران شده و به مرور دچار انحطاط می‌شه تا جایی که به مرحله تصلب سنت می‌رسه. طباطبایی می‌گه در این دوره گذار، اندیشه در ایران کاملا نابود شد، امکان طرح سوال از بین رفت، تاریخ‌نویسی به مبتذل‌ترین شکل خودش دراومد و ایرانی‌ها هم اصلا به این انحطاطشون واقف نبودن؛ تصلب سنت هم یعنی همین. سید جواد طباطبایی از جمله افرادی که معتقد به تاریخ معاصر ایران تاریخ شکست و نزول و هبوطه. خیلی‌ها سعی کردن در مقابلش بایستن و نظریاتش رو به چالش بکشن. یکی از اون‌ها آقای حسن قاضی‌مرادیه که در جواب طباطبایی کتاب *تأملی بر عقب‌ماندگی ما* رو نوشته. من مهدی تقدمی هستم و تو این قسمت راجع به این کتاب که نقدی بر نظریه انحطاط سید جواد طباطباییه صحبت می‌کنم.

\*\*\*

کتاب *تأملی بر عقب‌ماندگی ما* اولین بار سال ۱۳۸۲ توسط نشر اختران چاپ شد. تقریباً دو سال بعد از اینکه کتاب سید جواد طباطبایی چاپ شد؛ همون *دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران*. قاضی‌مرادی حتی روی جلد کتابش هم عنوان کرده که این کتاب قراره بررسی کتاب طباطبایی باشه. البته این عنوان مال چاپ هفتم کتابه که سال ۹۹ منتشر شده و نمی‌دونیم در نسخه‌های قبلی که توسط ناشرهای دیگه منتشر شده چطور بوده. البته از اونجایی که آقای طباطبایی عادت داره سالی یکی دو بار بشینه کتاب‌هاشو بازبینی کنه و مطالبش

رو کم و زیاد کنه بعید نیست قاضی مرادی هم یه تغییراتی تو کتابش داده باشه. منتقدین آقای طباطبایی باید چک کنن نظر استاد چه تغییری کرده که نقدشون رو بهروز کنن.

کتاب تاملی بر عقب ماندگی ما یک مقدمه و یک پیش‌گفتار داره که در اون‌ها نویسنده در مورد اینکه چرا سراغ طباطبایی و کتابش رفته و اینکه ساختار متنش چگونه توضیح داده. قاضی مرادی گفته اهمیت کار طباطبایی در اینه که می‌تونه جریان‌ساز باشه و باعث تعامل بین روشنفکرهای جامعه بشه و بحث رو توسعه بده. حداقل الان دیگه می‌دونیم که کتاب طباطبایی جریان‌ساز شده و خیلی‌ها به عنوان مرجع دست اول بهش نگاه می‌کنن. آقای قاضی مرادی می‌خواد تو کتابش دوتا پرسش رو پاسخ بده. پرسش اول اینکه اگر هدف طباطبایی اونطوری که ادعا می‌کنه اینه که با رجوع به تاریخ سیاسی ایران و تحولات اندیشه سیاسی ایران، نظریه انحطاط ایران رو تدوین کنه، آیا اون تحولاتی که روش دست گذاشته در واقعیت هم حاکی از انحطاط ایران، یا طباطبایی اون چیزی که خودش خواسته رو از تاریخ برداشت کرده؟ پرسش دوم اینکه آیا اصلاً چنین چیزی ممکنه که کسی بشینه راجع به «انحطاط فراگیر ایران در دوره گذار» نظریه بده و بعد هم بگه لیست علل و اسبابش هم این‌هاست؟ قاضی مرادی دو فصل از کتابش رو برای پاسخ دادن به این پرسش‌ها اختصاص می‌ده؛ عمده کتاب هم همین دو فصله. دو پیوست نسبتاً کوتاه هم در انتهای کتاب هست که اولی به چهره شاه عباس اول و هویت تاریخی ایرانی‌ها می‌پردازه؛ و دومی هم راجع به شکل‌گیری هویت تاریخی ایرانی‌ها حرف می‌زنه که تا قرن نوزدهم به تاخیر افتاد.

مجموع این دو فصل و دو پیوست انتهای کتاب و مقدمه و پیش‌گفتار ابتدای کتاب کمتر از ۲۵۰ صفحه می‌شه و نشر اختران با توجه به قیمت روز کاغذ، آخرین قیمتی که برای این کتاب گذاشته ۸۰ هزار تومنه. اگر دوستدار محیط زیست هستید و از این صحبت‌ها، می‌تونید نسخه الکترونیکی‌ش رو با قیمت ۵۰ هزار تومن تهیه کنید. البته فکر نمی‌کنم این اختلاف ۳۰ هزار تومانی فقط هزینه کاغذ باشه! به هر حال کسب دانش هزینه داره. اگر هم کلاً اهل صرفه‌جویی هستید ایشالا شنبه صبح کتاب رو می‌خرید. فعلاً می‌تونید همین‌جا خلاصه‌ش رو گوش کنید و پولتون رو سیو کنید.

\*\*\*

آقای قاضی مرادی خیلی کم‌حاشیه ست. کمتر توی مصاحبه‌ها شرکت می‌کنه و تو اینترنت هم اطلاعات کمی درباره‌ش هست. متولد ۱۳۳۲، مترجم و پژوهشگر در حوزه جامعه‌شناسی. کتاب در ستایش شرم که الان به چاپ نهم رسیده از معروف‌ترین کتاب‌های ایشونه. قاضی مرادی چندین کتاب دیگه هم در حوزه آسیب‌شناسی اجتماعی و تاریخ اجتماعی ایران داره. همچنین یکی دو کتاب مهم مثل نقد فلسفه حق هگل اثر کارل مارکس و رساله دکترای فلسفه مارکس رو هم ترجمه کرده. تمام آثار آقای قاضی مرادی توسط نشر اختران چاپ شده و تا جایی که می‌دونیم همه‌ش در دسترسه. متأسفانه شناخت ما از آقای قاضی مرادی بیشتر

از این نیست و امیدوارم این پادکست به سهم خودش باعث اقبال و توجه بیشتر به این پژوهشگر محترم بشه. بریم سراغ انتقادات مهم ایشون به سید جواد طباطبایی و کتابش.

\*\*\*

در فصل اول کتاب، آقای قاضی مرادی در مقابل ایده «تصلب سنت» طباطبایی می‌ایسته و از «تداوم سنت» صحبت می‌کنه. همونطوری که ابتدای این قسمت گفتیم، سید جواد طباطبایی معتقد به فاصله جنگ چالدران تا شکست مقابل روس‌ها، یعنی تقریباً از قرن ۱۶ تا ۱۹ میلادی، اندیشه ایرانی‌ها دچار جمود و انزوا شد و سنت‌های ایرانی-اسلامی هم بخاطر این انزوا در یک سرازیری انحطاط افتادن. به تعبیر دیگه، ایرانی‌ها هیچ اطلاعی از تحولات دنیا نداشتن و به تبعش هیچ تحولی هم در اندیشه‌های ایرانی اتفاق نیفتاد. به سودای تو مشغولم ز غوغای جهان فارغ! یه همچین چیزی. از طرف دیگه، آقای طباطبایی اندیشه سیاسی در اون دوره رو محدود می‌کنه به سلطنت شاهان فاسد و بی‌تدبیری که به انحطاط ایران دامن می‌زدن؛ به قول خودش «سلطنت با محوریت شاه». طباطبایی می‌گه بعد از صفویه، اندیشه سیاسی در ایران دائرمدار سلطنت شاه بود و حتی مقام وزارت هم حذف شد؛ یعنی شاه بود و دیگه هیچ. دقیقاً اینجا جاییه که آقای قاضی مرادی ورود می‌کنه و می‌گه اتفاقاً در همین دوره می‌شه دو جریان کاملاً متمایز در اندیشه سیاسی ایران رو برجسته کرد. به قول خودش دو جریان «کیفیتا متمایز». در برابر اون جریان مسلط که طباطبایی می‌گه، جریان دومی هم در حال رشد بود که «حکومت فقهی-شرعی با محوریت نایب امام» رو در سر داشت. قاضی مرادی می‌نویسه این جریان دوم از زمان شاه طهماسب اول، یعنی حوالی نیمه دوم قرن ۱۶ میلادی، اعتبار اجتماعی پیدا می‌کنه و با «نظریه حکومت دینی» کم کم به عرصه اندیشه سیاسی هم وارد می‌شه. این جریان رو می‌شه ریشه تحولات و اتفاقات بعدی در تاریخ معاصر ایران دونست. به نظر قاضی مرادی خیلی از مورخین ایرانی نسبت بهش بی‌اعتنا بودن و هستن.

وقتی که راجع به این جریان حرف می‌زنیم، چون عنوانش حکومت دینی و نایب امام و این چیزاست، فکر می‌کنیم پای علمای دینی وسطه و مثل همیشه کار، کار آخوندهاست. ولی باید اینو بگیم که خیلی از علمای اون دوره اتفاقاً طرفدار شاه و سلطنت شاه بودن! مثلاً آقای به نام ملامحمدباقر سبزواری، که یکی از علمای به‌نام دوره صفوی بوده، به صراحت گفته انتصاب قضات یا اجرای امر به معروف و نهی از منکر در حیطة وظایف شاهه و فقها و مجتهدین اصلاً وظیفه‌ای در این خصوص ندارن! دیگرانی هم مثل ملاواعظ کاشفی در کتاب اخلاق محسنی یا مظفر الحسینی در کتاب اخلاق شاهی همچین نظراتی داشته‌ن. در آن سوی میدان، علمایی بودن که هر حکومتی در غیاب امام زمان رو فقط برای رتق و فتق امور می‌دونستن و معتقد بودن حکومت واقعی مال امام زمانه. علامه حلی، علامه مجلسی، محقق کرکی، محقق اردبیلی، سید جعفر کشفی و دیگران پیش‌فرض شون این بود که «جنگ و نزاع بدون وجود امام معصوم پایان‌پذیر نیست» و تنها از طریق امام می‌شه از «طغیان، فساد، زور، تجاوز و انواع نافرمانی‌ها» جلوگیری کرد. (تأملی بر عقب‌ماندگی: صص ۴۵-۴۴). اما این

وسط یه چهره برجسته هست که خیلی چالش برانگیزه؛ شخصی به نام آقای محمدباقر مجلسی، معروف به «علامه مجلسی»! طباطبایی تو کتابش علامه مجلسی رو به باد تند نقد می‌گیره و می‌گه از اولین و مهم‌ترین فقهایی بوده که از پادشاهی مطلق حمایت کرده و معتقد بوده شاه باید مطلق العنان باشه حتی اگر جائز باشه (دیباچه: ۳۰۶). معروفه که مجلسی خطبه تاج‌گذاری شاه سلطان حسین رو خوند و خودش هم شمشیر رو به کمر شاه بست. قاضی مرادی این اتفاق رو زیاد سنگین و سخیف نمی‌دونه، بلکه معتقده حتی یه جور تاکتیک بوده. اون می‌گه درسته که مجلسی و علمای دیگه حکومت رو حق امام زمان و نایبان امام زمان - که خودشون بودن - می‌دونستن، اما در این دوره تازه در حال نظریه‌پردازی بودن و هنوز شرایط برای کسب قدرت سیاسی فراهم نبود. ایشون معتقده برای فهم بهتر این تناقض باید مقام نظر و مقام عمل رو تفکیک کرد؛ علما در مقام نظر قدرت رو از آن امام می‌دونستن ولی در مقام عمل هیچ گزینه بهتری برای حکومت در غیاب امام نداشتند. به قول قاضی مرادی علما در این دوره درصدد وحدت دو دستگاه سلطنت و روحانیت بودن. خطبه مجلسی در تنفیذ شاه سلطان حسین صفوی در نظر قاضی مرادی، اقدام هوشمندانه و عملگرایانه علماست در راستای اهداف بلندمدت سیاسی. از این منظر می‌شه فهمید که بحث کردن محقق کرکی در مورد ولایت فقیه، یا سید جعفر کشفی در مورد طرح‌ریزی حکومت دینی چه معنایی داره. این نقاط تاریخی ظاهراً مجزا آروم آروم نطفه‌های یک نظریه سیاسی مهم رو تشکیل می‌دادن. به این خاطر که قاضی مرادی با طباطبایی و ایده «تصلب سنت» مخالفت می‌کنه و به جاش از «تداوم سنت در مسیر دیگه» دم می‌زنه.

\*\*\*

خب اجازه بدید برگردیم به طباطبایی. آقای طباطبایی شیش فصل طولانی کتابش رو مقدمه قرار می‌ده تا تو فصل هفتم به قول خودش عمل کنه و طرحی از نظریه انحطاط ایران ارائه بده. طباطبایی این طرح رو به عواملی که منجر به انحطاط ایران شده خلاصه می‌کنه. این عوامل عبارتند از: (۱) تنش‌های آئینی فرهنگی (۲) تنش میان فرمانروایی و فرهنگ ایرانی (۳) تنش ایران و انیران (انیران یعنی اندیشه‌های غیرایرانی) (۴) تنش فرهنگ ملی و آئین‌های بیگانه، (۵) تنش‌های سیاسی در نظام اقتصادی و (۶) تنش میان ایرانیان و ایران (دیباچه: ص ۴۶۱-۵۲۱). آقای قاضی مرادی تو فصل دوم کتابش سراغ این به اصطلاح نظریه انحطاط طباطبایی می‌ره و می‌نویسه این موارد نه تنها یک طرح رو تشکیل نمی‌ده بلکه نظریه هم نیست؛ فقط به صورت کلی و درهم‌برهم یک سری عوامل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی انحطاط رو کنار هم چیده و عنوانش رو گذاشته «نظریه انحطاط ایران». «اگر حرف مرا بی‌ادبانه فرض نکنید، می‌خواهم بگویم که شما خواسته‌اید هر چه می‌دانید در این کتاب وارد کنید. نتیجتاً کتاب بسیار پرمطلبی شده، ولی گاه از تباط مطالب با یکدیگر از دست می‌رود» (تأملی بر عقب‌ماندگی: ص ۱۷۶).

در واقع اگر قاضی مرادی تو بخش اول کتابش یکی از مفاهیم کلیدی طباطبایی با عنوان «تصلب سنت» رو نقد می‌کنه، اینجا قلب کتاب طباطبایی رو هدف می‌گیره. قاضی مرادی می‌گه این دلایلی که طباطبایی به

عنوان انحطاط ایران مطرح کرده بیشتر از ضعف‌های حکومت استبدادی و مسئله تسخیرشدگی ایران برمی‌آید، تا از مسئله انحطاط. ایشون می‌گه کنار هم چیدن مشکلات اقتصادی و اجتماعی ایران در دوره گذار به معنی ارائه نظریه انحطاط نیست؛ هرچند که واقعا اون مشکلات وجود داشته و طباطبایی درست تشخیص داده. از طرف دیگه، قاضی مرادی معتقد به بعضی عوامل اصلا دیده نشده؛ مثلا منابع قدرت در ایران و میزان اقتدارشون نسبت به مقام شاه. بنابراین قاضی مرادی معتقد به این نظریه انحطاط فقط یک سری عوامل نامربوط رو کنار هم چیده و از خیلی چیزها هم طفره رفته یا غفلت کرده.

\*\*\*

دو فصل اصلی کتاب قاضی مرادی رو توضیح دادیم؛ حالا نوبت پیوست‌هاست. اول می‌ریم سراغ پیوست دوم: تاریخ بی‌تاریخ ما. قاضی مرادی می‌گه این پیوست رو با توجه به مطالبی که طباطبایی در کتابش درباره انحطاط تاریخ‌نویسی آورده می‌نویسه. بنابراین موضوع این پیوست، تاریخ‌نگاری در ایران معاصره. اگر در یک کلام بخواهیم خلاصه کنیم، قاضی مرادی تو این پیوست می‌خواد بگه دلیل اصلی انحطاط اندیشه سیاسی ایرانی‌ها این بود که هویت تاریخی خودشون رو نشناختن؛ خودآگاهی تاریخی نداشتن. حتی روی دست طباطبایی بلند می‌شه و می‌گه ایرانی‌ها اصلا هیچ‌وقت به این خودآگاهی نرسیدن! نه اینکه در یک دوره‌ای به فراموشی سپرده بشه. این مسئله اصلا منحصر به دوره گذار و اواخر صفویه نبوده. اینکه تاریخ‌نگاری درست و درمونی هم نداشتیم به خاطر همین بوده که اصلا چیزی نبوده که تاریخ‌نویس‌ها بخوان بنویسن. قاضی مرادی دلایل مختلفی می‌آره و نشون می‌ده که ایرانی‌ها از حدود هزار سال پیش از اسلام حتی یک کتاب تاریخی نداشتند و نامه تنسر هم که بعضا به عنوان توجه ایرانی‌ها به تاریخ شناخته می‌شه اصلا ارزش تاریخی نداره. بعضی کتاب‌های خوب مثل تاریخ طبری هم که بعدتر در دوره اسلامی نوشته شده، به نظر ایشون تو دسته آثار تاریخی قرار نمی‌گیره و باز ارزش تاریخ‌نگارانه نداره. دلیل این مطلب هم اینه که قاضی مرادی تاریخ رو به معنای مدرنش تعریف می‌کنه و می‌گه تاریخ مدرن داوری و تفسیر وقایع رو در خودش داره، نه اینکه وقایع و رویدادها رو پشت سر هم ردیف کنه (تأملی بر عقب‌ماندگی: ص ۲۱۵). راستی نامه تنسر از قلم نیفته. قاضی مرادی هیچی راجع‌بش نگفته و قشنگ معلومه از اون موضوع‌هاست که باید از شنبه صبح بشینیم راجع‌بهش بخونیم؛ ولی الان به یک توضیح مختصر ویکی‌پدیایی بسنده می‌کنیم. نامه تنسر به گشنسب در واقع یک رساله مختصره و پیرنگ قصه اینه که آقای گشنسب نسبت به کارهایی که اردشیر بابکان، پادشاه تازه ایران انجام می‌داده نگران بوده و این نگرانی‌هاشو با تنسر در میون می‌ذاره. گشنسب خودش هم پادشاه منطقه طبرستان و اونورا بوده. ادامه‌ش باشه از شنبه صبح. پس قاضی مرادی تو این پیوست نشون می‌ده که تنها ریشه ضعف ایران، شاهانش نبودن، و انحطاط ایران هم به اون دوره‌ای که طباطبایی می‌گه محدود نیست؛ بلکه انحطاط ایران دوره خیلی طولانی‌تری داشته. چون ایرانی‌ها هیچ تلاشی برای تشکیل هویت تاریخی خودشون نکردن. این بی‌توجهی به تاریخ و هویت تاریخی همینطور ادامه داشت تا پیش از مشروطه، یعنی

قرن ۱۹ میلادی که میرزا آقاخان کرمانی کتاب *آئینه سکندری* رو نوشت. قاضی مرادی می‌گه این کتاب اولین اثر واقعا تاریخی ایرانی بود.

حالا می‌رسیم به پیوست اول، شاه عباس اول، مستبد خیرخواه؛ با یک علامت سوال آخرش. سید جواد طباطبایی تو کتابش توجه زیادی به دوره سلطنت شاه عباس اول داره و می‌گه شاه عباس «مستبد خیرخواه» بود! یعنی مثلا درسته که خودکامه بود ولی مصالح شخصی‌ش با مصالح ایران تلاقی داشت و در مجموع منافع ملی ایران رو تأمین می‌کرد. به قول طباطبایی «خودکامه اصلاح طلب بود!» قاضی مرادی این پیوست رو نوشته که بگه این ادعا هم کلا غلطه و اتفاقا بسیاری از مشکلات ایران از همین استبداد شاهان ایرانی ریشه می‌گیره. ایشون می‌آد اقدامات شاه عباس اول رو با غازان خان مغول مقایسه می‌کنه و می‌گه اگر تصمیماتشون و سیاست‌هاشون گاهی اوقات در راستای مصالح عمومی بود، اصلا نشونه این نیست که در فکر مصالح عمومی و ملی بوده‌ن. بلکه در این موارد فقط نفع شخصی‌شون با مصلحت عمومی اشتراک پیدا کرده. تشکیل ارتش منظم و وفادار ملی توسط شاه عباس اول فقط برای این بود که حکومت استبدادی خودش رو مطلق کنه؛ روشنه که در طولانی‌مدت نمی‌تونه نفع عمومی داشته باشه. بنابراین انگیزه اصلی همچین اقداماتی منافع شخص شاه بوده و به محض اینکه نفع شاه کنار بره، این اقدامات هم بی‌معنا می‌شن.

روشنگرانه بودن حکومت استبدادی معرف تمایل آن به پاسخ‌گویی به برخی مصالح عمومی است؛ اما این مصالح عمومی نه به عنوان امری انتزاعی بلکه فقط با تبدیل شدن به نیروی اجتماعی می‌تواند حکومت استبدادی را به اصلاح و روشنگری مجبور کند. در هیچ مقطع تاریخ ایران تا پیش از دوران معاصر به این چنین نیروی اجتماعی بر نمی‌خوریم (تأملی بر عقب‌ماندگی: ص ۲۰۴).

\*\*\*

من پیش از اینکه سراغ کتاب *تأملی بر عقب‌ماندگی ما* بیام، فکر می‌کردم این کتاب صرفا نقد و بررسی کتاب طباطباییه و ارزش تحلیلی چندانی نداره اما بعد نظرم عوض شد و دیدم نکات قابل توجهی داره. از حق نباید گذشت؛ قاضی مرادی تو این کتاب ایده‌ها و ادعاهای جدیدی رو مطرح کرده که باید مستقل از طباطبایی در نظر بگیریمش. یکی از جالب‌ترین نکات این کتاب جاییه که دو جریان ماهیتا متفاوت در اندیشه سیاسی رو معرفی می‌کنه و می‌گه جریان دوم به صورت زیرپوستی شکل گرفت و ادامه پیدا کرد و اتفاقات بعدی ایران رو رقم زد. در نهایت شاید بشه اینطور گفت که قاضی مرادی هرچند با طرح نظریه انحطاط اندیشه سیاسی که طباطبایی می‌گه مخالفه یا با ایده‌تصلب سنتش مشکل داره، ولی یه جاهایی هم با طباطبایی هم‌داستان می‌شه. مثلا اینکه معتقد به اندیشه سیاسی یا هویت تاریخی در ایران وجود نداشته و این هم مربوط به بعد از صفویه نیست، بلکه از پیش از اسلام وجود نداشته و ریشه این تباهی جدی‌تره. البته به نظر میاد قاضی مرادی

باید این ادعاها رو بیشتر شرح بده و در یک اثر مستقل در موردش استدلال کنه. در این کتاب در مقام نقد یک اثر دیگه است و ادعاهاش در حد طرح ایده باقی مونده.

\*\*\*

در این قسمت ایران از شنبه صبح راجع به کتاب تأملی بر عقب ماندگی ما صحبت کردیم؛ حسن قاضی مرادی تو این کتاب سعی کرده ادعاهای سید جواد طباطبایی تو کتاب *دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایرانیان* رو بررسی کنه. پادکست ایران از شنبه صبح رو می‌تونید از کست‌باکس، تلگرام و یوتیوب گوش بدید. شناسه تمام کانال‌ها اینه: [IranSaturdayMorning](#). مشتاق نظرات و پیشنهادات شما هستیم. این پادکست رو به هر کسی که دغدغه‌ای در مورد ایران و تاریخ ایران داره معرفی کنید. تا بعد.